

Conversation Sentences 5

Jimmy: Angela, come in.

جیمی: آنجلا، بیا .

Angela: Happy Birthday!

آنجلا: تولدت مبارک!

Jimmy: Thanks.I can't believe you remembered that.

جیمی: مچکرم، باورم نمیشه که یادت بود.

Angela: Well, I have a calendar in my computer.It helps me remember things like that.

What are you up to?

آنجلا: خب، من در کامپیوترم یک تقویم دارم. بهم کمک می کنه که چیزایی مثل این موارد رو یادم بمونه.

داری چیکار می کنی؟

Jimmy: I'm reading a book my cousin gave me for my birthday.

جیمی: دارم کتابی رو که عمو زاده ام برای تولدم بهم داده می خونم.

Angela: Let me see,Oh,I have this book at home.I want to give you a present too.

آنجلا: بزار ببینم، عه، منم این کتاب رو تو خونه دارم. منم می خوام بهت یک هدیه بدم.

Jimmy: Wow, It's a guitar.I already have one.but I like this one better.Thank you.

جیمی: وای، این یه گیتاره.قبلا یدونه داشتم اما اینو بیشتر دوست دارم.ممنونم.

Angela: You're welcome.Do you know how to play the guitar?

آنجلا: خواهش می کنم، بلدی چطوری گیتار بزنی؟

Jimmy: Yeah, I know how to play.My father taught me when I was young.

جیمی: آره، بلدم چطوری بزnm. وقتی جوون بودم پدرم بهم یاد داد.

Angela: Will you play it now? I want to listen to some music.

آنجلا: میشه الان بزنی؟ می خوام به یک موزیک گوش بدم.

Jimmy: Ok, Do you know this one?

جیمی: بسیار خب، اینو بلدی؟

Angela: Yeah, I've heard that one .I could sing that song when I was in middle school.

آنجلا: آره، اینو شنیدم. وقتی مدرسه راهنمایی بودم میتونستم این آهنگ رو بخونم.

Jimmy: It's an old one. It makes me feel old. When I was in college they used to play it on radio all the time.

جیمی: این یه آهنگ قدیمیه، این آهنگ منو به قدیم میبره. وقتی که در دانشگاه بودم همیشه عادت داشتن این آهنگ رو در رادیو پخش کنن.